

# چگونه طلب می‌کنی آنچه را نمی‌دانی

مصطفی شفافی

در تاریخ ادبیات ایران، از دو رساله به نام "کشف‌المحجوب" یاد شده است. یکی کشف‌المحجوب ابویعقوب سجستانی، که رساله‌ای فلسفی در آئین و فلسفه اسماعیلیان است، که نمونه نثر فلسفی قرن چهارم هجری است. دیگر، کتاب مورد بحث ما "کشف‌المحجوب" هجویری است، که رساله کاملی از عرفان قرن پنجم هجری است.

"ژوکوفسکی" مستشرق روسی در مقدمه خود بر این کتاب، نام کامل آن را "کشف‌المحجوب لاریاب القلوب" ذکر کرده است. این کتاب که به خلاصه، "کشف‌المحجوب" نامیده می‌شود، یکی از مولفات "ابوالحسن علی بن عثمان الجلابی هجویری غزنوی" است. که در هیچ تذکره‌ای به ذکر جامعی از زندگی او پرداخته نشده است، تنها در تذکره "خزینة‌الاصفا" به شرح آن مقدار از زندگی او که در هند سپری شده اشاره‌ای نه به تفصیل شده است، مراجع دیگر نظیر "تفحات‌الاناس" و تذکره "سفینة‌الاولیا"، تنها به ذکر مناقب او پرداخته‌اند.

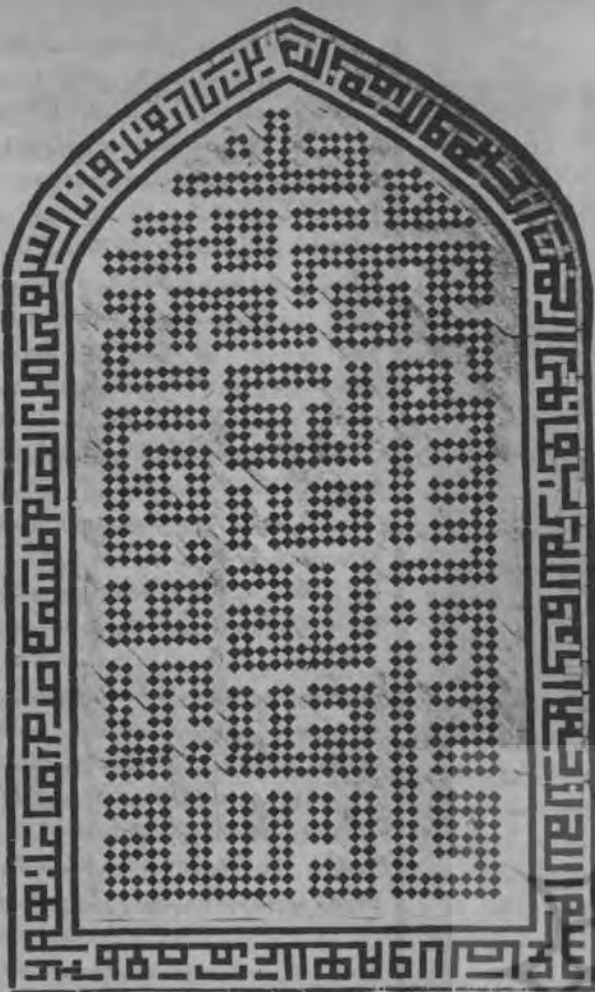
اما "دارا شکوه" مؤلف سفینة‌الاولیا در باب کتاب مورد بحث ما چنین می‌نویسد:  
"کشف‌المحجوب مشهور و معروف است. و هیچکس را بر آن جای سخن نیست، در کتاب تصوف به خوبی آن در زبان فارسی کتابی تالیف نشده" است.

در این شماره دین و عرفان به بحث درباره "کشف‌المحجوب" و دیدگاههای هجویری می‌پردازیم.

\*\*\*

مرحوم ملک‌الشعراى بهار و علامه قزوینی، "کشف‌المحجوب" را مأخذ تذکره‌الاولیا عطار دانسته‌اند. بهار در جلد دوم سبک‌شناسی به این اشاره دارد که عطار ظاهراً از کشف‌المحجوب استفاده کرده و غالباً حتی عبارات آن را بدون ذکر ماخذ یا نام مؤلف با اندکی تصرف که تبدیل کهنه به نو باشد در تذکره‌الاولیا نقل کرده است. "بهار" در چگونگی سبک هجویری در نگارش کتاب "کشف‌المحجوب" آن را اصیل‌تر از کتابهایی نظیر "اسرارالتوحید" و "تذکره‌الاولیا" و "نورالعلوم خرقانی" می‌داند و نیز به نثر دوره سامانی نزدیکتر، و از این جهت آن را در ردیف کتب طراز اول دانسته است.

از سبک و روش هجویری در نوشتن که بگذریم، به سیاق او در رفتار سلوک می‌رسیم. آنچه از مجموع گفتار پیشینیان می‌توان حاصل کرد، این است که هجویری در طریقت از (ابوالفضل محمد بن حسن



ختلی) مرید "ابوالحسن حصری" که او نیز مرید "ابوبکر شبلی" بوده که در آخر همه از سرچشمه افکار "جنید بغدادی" مستفیض شده‌اند و این شعبه از طریقت را "صحویه" یا طریق صحو نامیده‌اند. طریق صحو در تصوف، نقطه مقابل "طریق سکر" است، اما آنچه در اصطلاح، سکر گفته می‌شود، عبارت از غیبت به واسطه واردی قوی، و نیز مرحله بیخودی را "سکر" می‌گویند، که در آن مرحله سالک در مقام قتل و نیستی، محو از شراب ظهور، مست و حیران گشته است. و "صحو" که در تقابل با "سکر" است، به معنی هوشیاری و اصطلاحاً رجوع به احساس است بعد از غیبت.

جنید گوید: صحو عبارت از صحت حال عبد است با حق.  
بایزید گوید: صحو حجاب اعظم است.

حسین بن منصور حلاج و ابویزید بسطامی، از طرفداران سکرند، و معتقد به اینکه، عارف واصل در اتصالش، از شراب ظهور مست است، آنچنانکه سر از پای شناسد تا دست دیگری گیرد و به عالم خویش ملتفتش کند، و این فنای کامل است. طرفداران این نظر را "سکریه" می‌گویند. اما طرفداران صحو یا "صحویه"، بر این اعتقادند که بعد از سکر، صحو باید، تا آنچه در سکر به عارف می‌رسد، مریدان و دیگران را بیابا هاند. شبلی و جنید از خواهندگان این نظریه هستند، و جنید همان است که فتوا به قتل حسین منصور حلاج داد، تا او را بر دار کردند.

پس هجویری با توجه به انتساب خود به "ابوالفضل محمد بن حسن ختلی" و انتساب این شخص، با چند واسطه به جنید بغدادی فقط از "صحویه" است، که متأسفانه این قطعیت از نظرگاه بسیاری از مستشرقین از جمله "هرمان اته" آلمانی به دور مانده است. با اینکه خود هجویری در "کشف‌المحجوب" صریحاً به این انتساب اذعان دارد: "منهم، زین اوتاد و شیخ عباد" ابوالفضل محمد بن حسن

خود هجویری در "کشف‌المحجوب" به ۹ کتاب دیگر که از آن او بوده است اشاره دارد که به ترتیب به ذکر نام کتاب‌ها، آنطور که خود هجویری نامیده است، بسنده می‌کنیم.

نخستین کتاب "هجویری" دیوان اشعار اوست، که گویا توسط شخصی مورد انتحال قرار گرفته است. خود اینگونه در باب آن می‌نویسد: دیوان شعرم کسی بخواست و بازگرفت، و اصل نسخه جز آن نبود آن جمله را بگردانید، و نام من از سر آن بیفکند و رنج من ضایع کرد (ص ۲ کشف‌المحجوب).

کتاب دوم او "فنا و بقا" نام دارد، که خود درباره آن گفته است "و ما را اندر این جنس، سخنانی است، اندر کتاب فنا و بقا و آن اندر وقت هوس کودکی و تیزی احوال کرده‌ام".  
دیگر کتاب‌های او "اسرار الخرق و الملوآت"، "اللبیان لاهل العیان"، "نحوال‌القلوب"، "محتاج‌الدین"، "ایمان"، "فرق فرق"، "آخرین کتاب او "کشف‌المحجوب لاریاب‌القلوب" است، که اختصاراً یا نام "کشف‌المحجوب" مشهور است.

آنطور که مقدمه کتاب حاکی است، بر اساس پرسش‌های "ابوسعید هجویری" نوشته شده که متأسفانه انتساب او به "علی بن عثمان هجویری" دقیقاً در هیچ کدام از منابع و مآخذ معلوم نشد احتمال می‌رود، فرزند او باشد. همانقدر نیز احتمال هست که از شاگردان نزدیک او باشد.

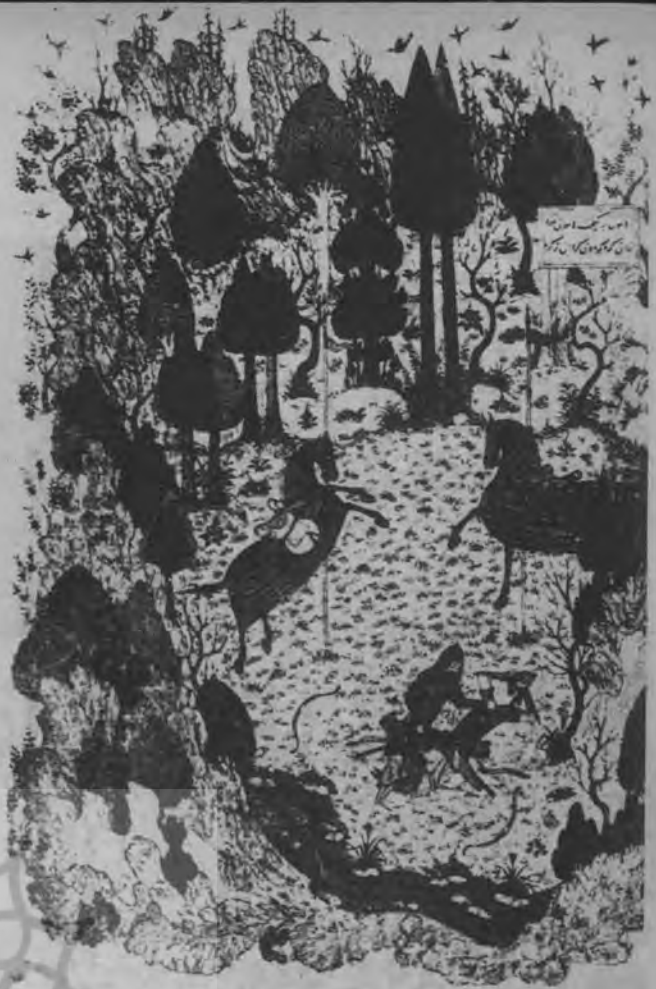
هجویری در باب وجه تسمیه کتاب آورده است که "این کتاب را کشف‌المحجوب، نام کردم، مراد آن بود، تا نام کتاب ناطق باشد، بر آنچه اندر کتاب است، مرگوهی را که بصیرت بود چون نام کتاب بشنوند، دانند، که مراد از آن چه بوده است، و بدان که همه عالم از لطیفه خداوندی محجوب‌اند به‌جز اولیای خدای تعالی، و عزیزان درگاهش، و چون این کتاب، اندر بیان راه حق بود، و شرح کلمات، و کشف حجب بشریت، جز این نام وی را اندرخور نبود، و به حقیقت کشف هلاک محجوب باشد، همچنانکه حجاب هلاک مکاشف، پس من این کتاب مر آن را ساختم که صقال دلها بود، که اندر حجاب "غین" گرفتار باشند. (ص ۶ چاپ ژوکوفسکی)

هجویری پس از این چند سطر در وجه تسمیه، هدف غائی خود را برداشتن حجاب "غین" از دلها می‌داند. حجاب "غین" و حجاب "رین" دو نوع مانع، از موانع اتصال شمرده می‌شوند.

حجاب "رین" حجابی است کثیف میان دل و ایمان که، از دل برداشته نمی‌شود، و "غین" حجابی است، بر دل که با استغفار برمی‌خیزد، و رفع آن به واسطه رجوع، از معصیت به ثواب و رجوع از خود به حق میسر بود. در شطحیات روزبهان نقلی آمده است، که "غین" عارضی است، که از معادن امتحان حق به دل عارف می‌رسد، "حقیقتش غلبه حلاوت شاهد سر است، به ادراک علم، و وصلت از کل".

هجویری خود در تفسیر "غین" و "رین" می‌نویسد: "غین" از جمله خطرات وطن پایدار بود، و خطر ظاری، چنانکه از هیچ سنگ آئینه نتوان کرد، اگرچه صقالان بسیار مجتمع گردند، و باز چون آئینه زنگ گیرد، به مصله صافی شود، از آنچه تاریکی اندر سنگ اصلی است، و روشنایی اندر آئینه اصلی، اصل پایدار بود، آن صفت عاریتی را بقا نباشد، پس من این کتاب ..."

"ژوکوفسکی" صورت پرسشهای ابوسعید از هجویری، در کشف‌المحجوب را در ۱۱ مورد به شرح زیر عنوان‌بندی کرده است: تحقیقات تصوف، کیفیت مقام ایشان، مذاهب ایشان، مقالات ایشان، رموز و اشارات ایشان، چگونگی محبت خداوند عزوجل، کیفیت اظهار آن بر دلها، سبب حجاب عقول از کنه و ماهیت آن، نفرت نفس از حقیقت آن و آرام آن با صفوت آن، آنچه به دین تعلق دارد از معاملات آن، مولف در شروع سخن خطاب به "ابوسعید هجویری" می‌نویسد: و آنچه که به حکم استدعا، تو قیام کردم، و بر تمام کردن مراد از این کتاب، عزمی تمام کردم، مراد از آن این بود، که مرا اهل سوال دیدی، و واقعه خود از من پرسیدی، و این کتاب اندرخواستی، و



خلی، اقتدا، من در طریقت به اوست. عالم بود به علم تفسیر و روایات، و اندر تصوف، مذهب "جنید" داشت و مرید "حصری" بود و صاحب "پرووی" بود، و شصت سال به حکم عزلتی صادق، به گوشه‌ها اندر می‌گریخت و نام خود را از میان خلق کم کرده بود و عمری نیکو یافت و روایات و براهین بسیار داشت ..."

اما این صراحت را مستشرقین از نظر دور داشته‌اند.

آنچه از تذکرة‌های صوفیه می‌توان در باب زندگی "هجویری" حاصل کرد، این است که او بیشتر عمر خود را در سفر به سر برده و در این سفرها، گاهی نیز در مقبره شیخی از گذشتگان رحل‌اقامت می‌افکنده و از محضر حضوری و حصولی مشایخ مستفیض می‌شده است.

در یکی از این سفرها به خدمت شخصی به نام "ابوالقاسم علی کرکانی" می‌رسد. که او را در کشف‌المحجوب "قطب زمانه، و در زمانه" خود یگانه، اندر وقت خود بی‌ظنیر و اندر زمانه بی‌بدیل" می‌شناسد و او را شیخ‌المشایخ می‌نامد.

در اشاره به مقام ابوالقاسم کرکانی در اسرارالتوحید آمده است: روزی در طوس، با شیخ ابوسعید میهنی با هم، بر یک تخت برنشسته بودند، و جمعی درویشان، پیش ایشان ایستاده، به دل درویشی بگذشت که آیا منزلت، این دو بزرگ چیست؟ شیخ ابوسعید حالی روی بدان درویش کرد و گفت: هرکی خواهد، که دو پادشاه به هم ببیند، بر یک تخت و بر یک دل، گو در نگر.

بعد از "کرکانی" دیگر اساتیدی که هجویری در محضرشان کسب معرفت کرده، باید از ابوالقاسم قشیری صاحب رساله "قشیری" نام برد، که از او با عنوان "امام یگانه، و شرف اهل زمانه" یاد می‌کند. علی بن عثمان الهجویری پس از درک محضر این مشایخ خود صاحب خرقه می‌شود و دست به تالیف کتبی می‌زند، که رساله "کشف‌المحجوب" آخرین اثر او شناخته شده و گویا رساله فوق‌الذکر را در اواخر عمر نگاشته است.

مراد از آن، فایده بود لامحاله، بر من واجب شد حق سوال تو گزاردن.

پس از این مقدمه هجویری با طرح عین صورت سوال با قید "قال السائل و هو ابوسعید هجویری"، به جواب می‌پردازد، و سپس با جملاتی از قبیل، "قال المسؤل و هو علی بن عثمان هجویری"، در مقام جواب برمی‌آید. مثلاً در جواب پرسش ابوسعید هجویری که "بیان کن مرا اندر تحقیق طریقت تصوف، و کیفیت مقامات ایشان" می‌نویسد: "بدان که اندرین زمانه ما این علم، به حقیقت مندرس، گشته است. خاصه اندر این دیار، که خلق جمله مشغول هوا گشته‌اند، و معرض از طریق رضا، و علماء روزگار و مدعیان وقت را از این طریقت صورت، برخلاف اصل آن بسته‌اند، پس بیارید همت، به چیزی که، دست اهل زمانه، با سرها از آن کوتاه بود، به جز خواص حضرت حق..."

... و کار از تحقیق به تقلید افتاده، و تحقیق روی خود از روزگار پوشید.

چون آن خزانها سرازیر خداوند، بدست ایشان افتاد، معنی آن ندانستند، بدست کلاه‌دوزان جاهل فکندند، و به مجلدان ناپاک دادند، تا آنرا آستر کلاه، و جلد دواوین شعر "امیوناس" و هزل "جاحظ" گردانیدند. و لامحاله، چون باز ملک بر دیوار سرای پیرزنی نشیند، پر و بالش بپرند. و خداوند عزوجل، ما را اندر زمانه پدیدار آورده است که اهل آن "هوئی" را شریعت، نام کرده‌اند، و طلب جاه، ریاست و تکبر را عز، و علم و ریاء خلق را خشیت، و نهان داشتن کینه را اندر دل، حلم، و مناظره و محاربه و بیفاهت را عظمت و نفاق را زهد، و تمنا را ارادت و هذیان طبع را معرفت، و حرکات دل و حدیث نفس را، محبت و الحاد را فقر و وجود را صفوت، و زندقه را فنا و ترک شریعت پیغمبر (ص) را طریقت، و آفت اهل زمانه را معاشرت نام کرده‌اند.

در جواب پرسش دوم ابوسعید، که گفته است "علم چیست؟" می‌نویسد: اکنون من ابتداء کتاب کنم، و مقصود ترا اندر مقامات و حُجُب پیدا کنم، و بیانی لطیف مر آن را میسوط گردانم، و عبارات اهل صنایع را شرح دهم، و لختی از کلام مشایخ بدان پیوندم، و از غرر حکایات مر آن را مددی دهم تا مراد تو برآید. و آن کسان کی (که) در این علم نگرند، از علماء ظاهر و غیرهم بدانند کی (که) طریقی تصوف را اصلی قوی است، و فرعی مثر، و جمله مشایخ کی (که) از اهل علم بودند، جمله مریدان را بر آموختن علم باعث بودند، و بر مداومت کردن، تا ایشان حریص گردند.

هجویری در کتاب کشف‌المحجوب در خلال هیچ بحثی، از استشهاد قرآنی، و حدیثی و نیز از گفتار عرفای پیشین، ذریع نکرده و سعی داشته است، پیش از طرح کردن نظر خود، خواننده را از نظرگاههای پیشین مطلع کند. اشارات هجویری گاهی به بیان قصصای و نقل قول مستقیم منجر می‌شود، که یا از دیده‌های خود مولف، و یا نقل‌قولی از متصوفه پیشین حکایت دارد.

از ابراهیم ادهم حکایت می‌کند که گفت: "سنگی دیدم بر راه افکنده، و بر آن سنگ نبشته کی (که) مرا بگردان و بخوان، گفتا بگردانیدمش، دیدم، که بر آن نبشته بود: "تو عمل نمی‌کنی، به آنچه یاد می‌گیری، چگونه طلب می‌کنی، آنچه را نمی‌دانی" (این جمله از عربی به فارسی گردانیده شده است).

حاتم اصم (رض) گفت "چهار علم اختیار کردم، از همه عالم برستم. گفتند، کدام است. آن، گفت: یکی آنک بدانستم خدای تعالی را بر من، حقی است کی (که) جز من، نتواند، گزارد کسی آن را به ادای آن مشغول گشتم. دیم (دوم) آنک بدانستم کی (که) مرا رزقی است، مقسوم کی (که) به حرص من زیادت نشود، از طلب زبادت برآسودم. سیم (سوم) آنک بدانستم کی (که) مرا طالبی است یعنی مرگ، از وی نتوانم گریخت، او را بساختم. چهارم آنک بدانستم کی (که) مرا خدائی است جل جلاله، مطلع بر من، از وی شرم داشتم،

و ناکردنی را دست بداشتم.

پس از باب اول که با اجوبه تمام می‌شود، هجویری باب فقر را بیان می‌کند:

"اما فقر را رسمی و حقیقتی است، رسمش افلاس اضطراری است، و حقیقتش اقبال اختیاری. آنک رسم به اسم بیارامید و چون مراد نیافت، از حقیقت برمید، و آنک حقیقت نیافت، روی از موجودات، برنافت و به فنا کل اندر رویت کل به بقا کل شتافت."

پس از آن به باب "التصوف" می‌پردازد، و اشاره دارد به اینکه خود فقر را در تصوف می‌جوید. "... و مردمان اندر تحقیق این اسم (صوفی) بسیار سخن گفته‌اند، و کتب ساخته، گروهی گفته‌اند کی (که) صوفی را آن جهت صوفی خوانند کی (که) جامه صوف دارد، و گروهی گفته‌اند کی (که) بدان صوفی خوانند کی (که) تولی به اصحاب صفه کند، گروهی گفته‌اند، این اسم از صفا مشتق است، اما بر مقتضای لغت از این معانی بعید می‌باشد..."

... و از آنج صفا را اصلی و فرعی است، اصلش انقطاع دل است، از اغیار و فرغش خلوت است از دنیای غدار و این هر دو صفت صدیق اکبر است..."

در باب مرقع داشتن، پس از مقدمه‌چینی و استدلال، سخن را چنین به نتیجه می‌رساند:

"پس مرقع سمت صالحان، و علامت نیکان، و لباس فقرا متصوف است. و در حقیقت فقر و صفوت پیش از این سخن رفت، و اگر کسی مر لباس اولیا را، آلت جمع دنیا، و پوشش آفت خود بسازد، مر اهل آن را بدان ریائی بیشتر ندارد."

باب پنجم را باب "اختلاف فی الفقر و الصفت" نام گزارده است، و در یک نتیجه‌گیری، از کل آنرا، و احادیث منقوله، می‌نویسد: فقر فاضل‌تر از صفوت و به نزدیک آنک مسکین مجرّد بود.

باب ششم در بیان "ملاط" است، که در بعضی نظرگاههای عرفان‌شناسی به اهل "قبض" هم از آنان، یاد شده است.

هجویری "ملاط" را از سوی خلق، دلیل غیرت محبوب (حق) می‌داند، و می‌گوید "این غیرت حق باشد، که دوستان خود را از ملاحظه غیر نگاه دارد، تا چشم کس بر جمال حال ایشان نیفتد.

پس از این هجویری در "کشف‌المحجوب" هشت باب دیگر در تاریخچه بزرگان صوفیه و احوال اهل صفه از صحابه پیغمبر و پیروان و اتباع تابعین و دیگر رجال صوفیه و مباحثی نظیر فرق فرق و حکایات صوفیه و چگونگی مکتب‌های آنان و دیگر مقولات تصوف. هر کدام را مفصل و میسوط مورد بحث قرار می‌دهد.

با پایان گرفتن باب چهاردهم کتاب "کشف‌المحجوب" ختم، و دفتر این دائرة‌المعارف صوفیه بسته می‌شود.

#### منابع و مآخذ

- ۱ - "کشف‌المحجوب" به تصحیح: والنّین ژوکوفسکی ترجمه محمد عباسی، امیرکبیر تیرماه ۱۳۳۶
- ۲ - "اسرارالتوحید" به تصحیح دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، آبان ۱۳۶۶ انتشارات آگاه
- ۳ - کشف‌المحجوب ابویعقوب سجستانی تصحیح هنری کرین، انجمن ایرانشناسی فرانسه ۱۳۵۸
- ۴ - تاریخ ادبیات فارسی: هرمان اته ترجمه دکتر شفق، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۵۶
- ۵ - فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی تالیف دکتر سید جعفر سجادی، طهوری ۱۳۶۲
- ۶ - سماع در تصوف: تالیف اسماعیل حاکمی دانشگاه تهران خرداد ۱۳۵۹
- ۷ - اسلام و تصوف: رینولد ا. نیکلسون ترجمه مدرس نهانوندی زوار ۱۳۴۱
- ۸ - سبک‌شناسی بهار جلد ۲، محمدتقی بهار، امیرکبیر.